

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نښاد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۹ جنوری ۲۰۱۴

نمود هائی از تبارز یک از همپاشی

۲

در قسمت پیشتر این مختصر دیدیم که چگونه نمود ها و یا علایمی از یک نافرمانی علیه امپریالیزم جنایتگستر امریکا بین ۴ کشور سخت نزدیک و حتا متحدان ستراتیژیک منطقه ئی آن کشور شکل گرفته است، در این بخش خواهم کوشید تا موازی با آن نافرمانی ها تلاشهای راست و دروغ قدرتهای رقیب امپریالیزم امریکا در منطقه و جهان را در همان مورد دیده و در نهایت، بحث ما را با بررسی واکنش های محتمل امپریالیزم امریکا خاتمه دهیم.

فرانسه:

نخستین کشوری که از درون متحدین بسیار نزدیک امپریالیزم جنایتگستر امریکا در دهه موجود، نسبت به تحولات خاورمیانه، نقش هیزم بیار بین امپریالیزم جنایتگستر امریکا و کشور های ناراض از امریکا در منطقه خاور میانه را به عهده گرفت، فرانسه بود.

این کشور که از زمان به قدرت رسیدن «سرکوزی» به بعد جهان را در آستانه قرن زده فرض و زمامداران فرانسه را در هیأت ناپلئون بناپارت تصور می نمایند و با دهشت غیر قابل تصویری در صدد آن اند، تا با پای گذاشتن بر تمام دستاوردهای جنبش های آزادیبخش در قرن بیست، تاریخ را به عقب برگردانده و مستعمرات سابقش را از نو، زیر فرمان خود بیاورد، هر چند حد اقل از ناتوانی های اقتضاح آمیزش در افغانستان آنهم در یکی از آرامترین ولایت های کشور ما، به نیکوئی می داند که به هیچ صورت توانائی تقابل منفردانه با مردمان این دیار و کشور های خاور میانه را ندارد، با آنهم بیشتر به خاطر امتیاز گیری در بخش هائی از آفریقا، چوب لای چرخ سیاستهای امپریالیزم امریکا در منطقه خاور میانه گذاشته، زمانی با نیروهای نظامی مصر سر می جنبد و زمانی هم از اتحاد ستراتیژیک با اسرائیل و عربستان سعودی یادآوری نموده، به خصوص با تکیه بر حق ویتویش در شورای امنیت ملل متحد، از یک سو با غمزه نزد اسرائیل و عربستان سعودی دلربائی می نماید و از جانب دیگر به صورت غیر مستقیم به امریکا می فهماند که بدون تأمین منافع آن کشور، نمی تواند کیک ایران را به تنهائی تناول نماید.

چین:

چین که به مثابه یک ابرقدرت امپریالیستی تازه به دوران رسیده حد اقل در زمینه اقتصادی، همان طوری که در درازنای تاریخ آن کشور خط حاکم بوده است- منهای یک دوره کوتاه (۱۹۴۹-۱۹۷۶)- باز هم تلاش می ورزد تا از طریق فعالیت های اقتصادی و بسیار آرام، به جای «ریختن» خون خلقها و ملت های دیگر با «مکیدن» خون آنها منافع خود را تأمین نماید، از اواخر سده گذشته بدین سو، به خصوص از آغاز سده کنونی، در همسویی با سلطه اقتصادی اش، گامهای فراخی در قسمت تسلط سیاسی اش نیز در سطح جهان برداشته، در اقصا نقاط جهان یک سمت دیگر نیروهای غارتگر امپریالیستی را می سازد؛ به ارتباط خاور میانه به خصوص بعد از شکستی که در شمال افریقا به ارتباط لیبیا متحمل شد، سخت هوشیارانه و فعالانه وارد اقدامات تازه ای گردیده، گذشته از ایران و پاکستان که هریکی از جهات جداگانه ای، در بند اسارتش قرار دارد، از طریق ترکیه می خواهد به صورت بسیار آرام و تا حدودی بدون سروصدا وارد ناتو نیز بگردد.

سردمداران «شهر ممنوع»، به خوبی می دانند که در مقطع کنونی و با در نظر داشت بحران اقتصادی دهه اخیر در سطح جهانی، هیچ یک از رقباء توان رقابت اقتصادی با آنها را نداشته، یگانه راهی که جلو آنها باز می ماند راه حل نظامی-کودتائی می باشد. و این را هم به خوبی می داند که تثبیت به راه حل اخیر، به جای آن که حل مشکل به صورت استراتژیک باشد، پاشیدن بنزین بر روی آتش به قصد خاموش کردن آتش است نه چیز دیگری. یعنی به جای مهار آتش نتیجه منطقی آن گسترش آتش خواهد بود و بس. و این همان است که خواست چین در پلان دوم آن کشور بر روی آن بنا یافته است.

روسیه:

روسیه که در عمل به دنبال سقوط و اضمحلال شوروی، نه تنها دیگر هیچ نوع نقشی در خاور میانه و جهان نمی توانست داشته باشد، بلکه همین که حق اداره مسکو توسط کرملین نشینان از جانب مقابل به رسمیت شناخته شود، می توانست در آن حالت کمال مطلوب به نظر آید، به مرور زمان در این اواخر خود را دوباره در عرصه سیاست بین المللی وارد ساخته، در بعضی موارد چون سوریه ابتکار عمل را نیز از دست رقیب به در آورده است. برخی از علایمی که از جانب آن کشور جهت حضور مجددش در عرصه بین المللی به جهان مخابره شده، می تواند قرار آتی باشد:

۱- در قدم اول پافشاری روی حفظ رژیم اسد و در فرایند آن پروسه، جلوگیری از حمله تمهید دیده شده، سازمانیافته و محتوم ناتو بر آن کشور و در اذهان مردم ناآگاه جهانی از روسیه امپریالیستی تصور یک نیروی حافظ صلح و آرامش را تداعی نمودن.

۲- ممانعت موفقانه از پیوستن اوکراین به غرب و نگهداشتن آن کشور در طیف هواداران مسکو

۳- بعد از ۴ دهه، مجدداً دست همکاری با نظامیان مصر دراز نمودن و آنها را به سمت خود کشانیدن

۴- با اعلام یک برنامه احمقانه تدارک کودتا علیه کرزی از طرف تنی چند از افغانها، در ظاهر طرح را به مسخره گرفتن، اما در واقعیت امر اعلام خطر به رقیب امپریالیستی که با وجود کشتار ها و ویرانی های غیر قابل جبران حین ناکامی های جنایتکارانه اخیرش در سده قبل، هنوز هم از توانائی بالقوه جهت نا آرام ساختن افغانستان برخوردار بوده و نباید در تقسیم منافع از نظر دور بماند.

۵- از همه بالاتر، با تکیه همه جانبه بر رسانه خبری «روسیه امروز» و آن را به مثابه الترناتیف تمام رسانه های امپریالیستی غرب با هدف بیرون در آوردن انحصار خبری و در واقع شکل دهی اذهان جهانی از سیطره جهان غرب،

اعلام داشتن، خود به خود حضور مجدد روسیه را در عرصه بین المللی اعلام داشته، دور جدیدی از رقابت های همه جانبه امپریالیستی را آشکار ساخت.

با در نظر داشت مواضع سه کشوری که در فوق از آن نام برده شد، بدون آن که به پیوند های جانبی امپریالیزم امریکا با سایر اعضای ناتو و یا هم پیوند های کشور های رقیب با ناتو با برازیل، هند و پیمان شانکهای در کل کم بها داده باشیم، می توانیم بنویسیم که عمده مشکلات امپریالیزم جنایتگستر امریکا در این قسمت از جهان با کشور های نامبرده می تواند شکل بگیرد، اما نباید فراموش نمود که برخورد امریکا نه تنها با کشور های متمرّد بلکه با محرکین آنها نیز نمی تواند یک سان باشد، بلکه با هریک از آنها به صورت جدا و با در نظر داشت ستراتیژی تفوق طلبانه خودش می باید مناسبات خود را عیار ساخته در جایی پیشروی و در جایی هم عقب نشینی نماید، به صورت مثال:

در مواجهه با اسرائیل با تمام نفوذی که اسرائیل از طریق طرفدارانش در کاخ سفید، کنگره و سنای امپریالیزم اضلاع متحده امریکا دارد، نباید فراموش نمود که این نفوذ یک جانبه نبوده، کاخ سفید نیز به درجات معینی طرفدارانی در داخل نظام صهیونیستی دارد، طرفدارانی که عندالزوم می توانند، رژیم حاکم در اسرائیل را به مبارزه فرا خوانده حتا از حاکمیت به زیر بکشاند. از آن گذشته کاخ سفید سالانه رقمی بالغ بر ۳ میلیارد دالر کمک بدون عوض به اسرائیل می دهد، یا به عبارت دیگر در ظرف ۳۰ سال اخیر، کاخ سفید از دسترنج مردم امریکا بیش از ۹۰ میلیارد دالر به رژیم صهیونیستی کمک بلا عوض نموده مهمتر از آن در عرصه بین المللی از تمام جنایات آن حمایت به عمل آورده است، در نتیجه وابستگی متقابل امریکا و اسرائیل باعث می گردد که کاخ سفید بتواند یا با افزودن بر مقدار اعانه و بهره ور ساختن آن کشور از کمک های بیشتر و یا هم یگان «پیشانی ترشی سیاسی» اسرائیل را سر جایش بنشانند.

این قضیه در مورد عربستان، حتا ساده تر و سهلتر از اسرائیل می تواند به نظر بیاید، چه زمامداران عربستان سعودی صرف نظر از آن که در داخل کشور شان از مقبولیت همگانی برخوردار نیستند و موجودیت کتله های وسیعی از پیروان اهل تشیع در مناطق شرقی آن کشور یعنی دقیقاً مناطق نفت خیز عربستان سعودی، رژیم آل سعود را آسیب پذیر می سازد، تشبثات تروریستی آنکشور در عرصه بین المللی زیر نام «القاعده» اگر تا حال توانسته به مثابه عامل گسترش نفوذ آن کشور به کار آید، به محض تغییر سیاست امپریالیزم امریکا مقابل عربستان، پاشنه آشیل آنکشور گردیده، باعث نابودی اش می گردد.

امری که از دید تیز بین نهاد های استخباراتی امپریالیزم جنایتگستر امریکا مخفی نمانده و اسناد لازم جهت تغییر بازی را نیز به قدر کافی در اختیار دارند. بر همین مبنا بود که وقتی بعد از توافق اولیه امریکا و متحدان با ایران، عربستان سعودی و شخص «امیر بندر» رئیس استخبارات آنکشور عدم رضایت خود را به صورت آشکار اعلام داشته و موضوع جستن شریک ستراتیژیک دیگری را برای عربستان سعودی بلند نشخوار نمود، امریکا نیز بی تفاوت باقی نمانده، گذشته از آن که متن مذاکرات کاملاً مخفی بین پادشاه عربستان سعودی و جان کری و زیر خارجه کاخ سفید را از طریق سفیر سوریه در اردن، به گوش ایرانی ها و جهان رسانید و بدان وسیله کشور عربستان را سخت تحقیر نمود و به مثابه یک هوشدار، آگاهانه توطئه ناکامی را علیه «امیر بندر» سازماندهی نمود، یک تن از قضات نیویارک، حکم نمود تا به ارتباط حادثه بازده سپتمبر، نقش عربستان سعودی که تا اینک آگاهانه مورد مذاقه قرار نگرفته بود، از نو به بحث گرفته شده، با در نظر داشت آن که از جمع ۱۹ تروریست متهم به ایجاد حادثه ۱۱ سپتمبر، ۱۶ تن از آنها از اتباع عربستان سعودی بودند و به احتمال اغلب هریک از آنها با برخورداری از سفارش نامه های خاصی در کورس های آموزشی پیلوتی شرکت نموده بودند، نقش استخبارات و مقامات با صلاحیت عربستان سعودی را در «حمله بر امریکا» باز نگری نمایند.

این حکم به ظاهر قضائی یک قاضی گمنام، باز هم می تواند به نوبه خود هوشدار دیگری باشد به استقامت عربستان سعودی، تا پایش را از گلیش بیشتر دراز ننماید، در غیر آن نه از اندوخته های مالی آنها در امریکا دیگری چیزی باقی خواهد ماند و نه هم از حاکمیت قرون وسطائی خاندان آل سعود.

عضویت ترکیه در پیمان ناتو و روابط تنگاتنگی که بین ارتش آنکشور و مقامات ناتو و در نتیجه با امپریالیزم جنایتگستر امریکا وجود دارد، به کاخ سفید این امکان را می دهد تا در صورت پافشاری اردوغان به ترمد و طرح سیاست های به اصطلاح مستقلانه از سنخ ایجاد روابط فوق العاده اقتصادی با چین، فضاء را بر اردوغان و حزبش تنگتر نموده و در صورتی که از بحران های فعلی بدون عقب نشینی در مقابل امریکا جان سالم بدر برد، با یک کودتای نظامی شبیه مصر، اردوغان را نیز نزد، مرسی بفرستد.

مشکل امریکا با مصر، یکی از آن مشکلاتیست که حل آن به سادگی مشکلات مشابه، نیست؛ چه با وجودی که مصر و به خصوص ارتش آن کشور ظرف سه دهه اخیر بیش از ۴۵ میلیارد دلار کمک بلاعوض از امریکا دریافت داشته اند و الزاماً نباید علیه خواستهای امریکا قد علم نمایند، مگر فلسفه ایجاد ارتش مصر به مثابه عامل حفظ وحدت آن کشور، یکی از آن نکاتیست که امپریالیزم امریکا را وادار می سازد تا در مواجهه با ارتش مصر، همیشه آن را به خاطر داشته باشد. چه رهبران ارتش با وجود آن که تقریباً همه در وطن فروشی دست کمی از ارتش های ترکیه و عربستان سعودی ندارند، اما موجودیت روحیه قوی حفظ تمامیت ارضی و وحدت آن کشور بین افسران میان رتبه و بیشتر از آن پائین رتبه، در ضدیت با نواله خوران کاخ سفید، عاملی است که امکان مانور های گسترده را از رهبران ارتش گرفته، آنها به نیکوئی می دانند که با کمترین غفلتی، باز هم نجیب ها و ناصر هائی از درون ارتش مصر برخاسته، آنها را به خون خواهد کشانید. از این رو می توان نوشت که امریکا در مواجهه با ارتش مصر و حفظ آن در درون چنبره قدرت امپریالیستی کاخ سفید به جز عقب نشینی آرام و تحولات مصر را مطابق به خواست ارتش به رسمیت شناختن، انتخاب دیگری ندارد.

تمام دشواری های کاخ سفید را که در سطور بالا مطرح نمودیم، با آن که هریک می تواند ریشه های جداگانه ای داشته باشند، مگر در مقطع کنونی روابط ایران و امریکا باعث حالت انفجاری آن گردیده و امریکا را وادار می سازد، تا بین شرکای چندگانه و ایران اگر نمی تواند یکی را انتخاب نماید، حد اقل برتری و تفوق یکی را بر دیگران رجحان بدهد. تا جایی که از تحلیل اوضاع خاور میانه در کل و ایران به صورت خاص بر می آید، و با در نظر داشت آن که امریکا زودتر و بیشتر از تمام کشور های دیگر از ابراز وجود مجدد روسیه و وارد شدن چین در رقابت های این منطقه احساس خطر نموده و به فکر چاره جوئی افتاده است، می توان حدس زد که در مقطع کنونی امریکا در موقعیتی قرار گرفته که به غیر از ایران و رژیم آخوندی، هیچ مهار دیگری جهت جلوگیری از نفوذ روز افزون روسیه و چین به منطقه ستراتیژیک خاور میانه، در چشمرس نمی تواند داشته باشد.

چه ایرانی با حدود ۸۰ میلیون جمعیت که تصمیم دارد تا چند دهه دیگر به ۱۵۰ میلیون نفر برسد، با توانائی های تخنیکی و نظامی و از آن هم مهمتر امکانات مالی گسترده و نفوذ فزاینده سیاسی در بین تمام کشور های به اصطلاح اسلامی و برخورداری از توانمندی این که تمام جهان تشیع را در مذبح کاخ سفید با چشمان سرمه زده، به قربانی بکشاند، از چنان اهمیتی برخوردار است که کاخ سفید را وادار به تجدید نظر در مورد انتخاب دوستان و دشمنانش در این مقطع تاریخ نموده است.

برای کاخ سفید شاید این بهترین امکانی باشد که با تکیه بر ایران و از لحاظ تقسیم قدرت سیاسی در منطقه، جهان را به دهه هفتاد میلادی در قرن گذشته کشانیده، نقشی را که در آن زمان بر دوش شاه ایران به مثابه ژاندارم منطقه گذاشته

بود، اینک بر دوش رژیم ولایت فقیه و یا هم جانشینانش، بگذارد، نقشی که خود به خود عربستان سعودی و حتا تا اندازه ای ترکیه را نیز به عقب رانده، امنیت اسرائیل را نیز تأمین و از نفوذ مجدد روسها جمع چین جلوگیری نماید. در غیر آن هرچند شاید مقایسه اوضاع فعلی گریز از مرکز را در روابط امریکا با اقمارش با آخرین سالهای دهه ۸۰ قرن گذشته در مناسبات شوروی آنروز و اقمارش، خیلی زود دانست، مگر آنچه می تواند مسلم به نظر آید، تبارز نمود هائی از یک همپاشی می باشد.

این که باز هم تاریخ افتخار از همپاشی و گسستن زنجیر های اسارت یک قدرت به ظاهر فناناپذیر را به دنبال تقابل با خلق ما، به مردم افغانستان ارزانی می دارد و یا خیر، هرچند امریست که آینده می تواند آن را روشن سازد، مگر آنچه مسلم است تبارز اراده خلل ناپذیر مردم افغانستان در تقابل با امپریالیزم است، تقابلی که در امتداد خودش بنیاد های نظام امپریالیستی را به لرزه انداخته و بعد از این هم خواهد انداخت.